

بِه

نَام

خِدا

تاریخ فلسفه غرب: ۷

فلسفه فرانسوی و آلمانی

رابرت چارلز سولومون/سالومون استاد فلسفه در دانشگاه تکزاس در آستین بود. او در سال ۲۰۰۷ درگذشت. او بیش از بیست و یک کتاب نوشته است که از آن جمله است: از هگل تا وجودگرایی، درباره عشق، تمنای عدالت. این کتاب ترجمه‌ای است از:

Robert C. Solomon, *Continental Philosophy since 1750: The Rise and Fall of the Self...* (A History of Western Philosophy: 7), Oxford: Oxford University Press, First publication 1988.

تاریخ فلسفه غرب

(آکسفورد، ۲۰۰۱-۱۹۸۸)

هر نسلی تاریخ خودش را می‌نویسد. این آخرین تاریخ فلسفه قرن بیستم بررسی جامع و روزآمدی از تاریخ عقاید فلسفی از نخستین عصرهاست. اما آنچه این تاریخ فلسفه مقصود دارد تنها قرار دادن این عقاید در بستر بی‌واسطه فرهنگی‌شان نیست، بلکه توجه به ارزش و ربط این عقاید با تفکر قرن بیستم است.

تجربه‌گرایان*

ر. ا. وولهاوس

اندیشه فلسفی در عصر باستان*

ترنس اروین

فلسفه انگلیسی‌زبان: از نیمه دوم قرن

هجدهم تا پایان جنگ جهانی دوم

جان اسکرپسکی

اندیشه فلسفی در عصر قرون وسطی*

دیوید لاسکم

فلسفه فرانسوی و آلمانی: از نیمه دوم قرن

هجدهم تا واپسین دهه قرن بیستم*

رابرت ج. سالومون

فلسفه در عصر رنسانس*

براین پ. گپنهور و

چارلز ب. اشمیت

فلسفه معاصر: فلسفه انگلیسی‌زبان از پایان

جنگ جهانی دوم تا پایان قرن بیستم

تامس بالدوین

ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی

عقل‌گرایان*

جان کاتینگهام

* منتشر شده است.

تاریخ فلسفه غرب: ۷

فلسفه فرانسوی و آلمانی

از نیمه دوم قرن هجدهم تا واپسین دهه قرن بیستم
طلوع و افول خود

رابرت چ. سالومون

ترجمه

محمدسعید حنایی کاشانی

سرشناسه	: سالومون، رابرت ۱۹۴۲-۲۰۰۷ - م.
عنوان و نام پدیدآور	Solomon, Robert C.
مشخصات نشر	: فلسفه فرانسوی و آلمانی / رابرت چ. سالومون؛ ترجمه محمدسعید حنائی کاشانی.
مشخصات ظاهری	: تهران: روزنه، ۱۳۹۶.
شابک	: ۲۸۸ + ۲۴ ص.
وضعیت فهرست‌نویسی	: 978-964-334-708-6
یادداشت	: فیپا
عنوان دیگر	: عنوان اصلی: Continental Philosophy since 1750: the Rise and Fall of the Self.
موضوع	: فلسفه اروپایی از نیمه دوم قرن هجدهم تا واپسین دهه قرن بیستم: طلوع و افول خود.
موضوع	: فلسفه جدید
موضوع	: Philosophy, Modern
موضوع	: خود (فلسفه)
موضوع	: Self (Philosophy)
شناسه افزوده	: حنائی کاشانی، محمدسعید، ۱۳۳۸ - مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۶ ف ۸ ص ۲ / B ۷۹۱
رده‌بندی دیویی	: ۱۲۶/۰۹۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۷۹۷۶۶۶



تاریخ فلسفه غرب: ۷ فلسفه فرانسوی و آلمانی

رابرت چ. سالومون

ترجمه: محمدسعید حنائی کاشانی

طرح جلد: مهران مبصری

چاپ اول: ۱۳۹۹

قیمت: ۵۹۵۰۰ تومان

چاپ و صحافی: روزنه کار

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۸۵۳۷۳۰ - ۸۸۸۵۳۶۳۱ ☎️ نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

www.rowzanehnashr.com 🌐 rowzanehnashr 📍 rowzanehnashr 📷

شابک: 978-964-334-708-6 ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۷۰۸-۶

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است ⚙️

پیش‌گفتار مترجم به ویراست بازنگریسته سوم

چنان دیدم که هیچ‌کس کتابی نمی‌نویسد، الا که چون روز دیگر در آن بنگرد گوید: اگر فلان سخن چنان بودی بهتر گشتی و اگر فلان کلمه بر آن افزوده شدی بهتر آمدی.^۱

عماد کاتب

متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد.
مشو غره بر حُسن گفتار خویش
به تحسین نادان و پندار خویش

سعیدی

یاد باد آنکه به اصلاح شما می‌شد راست
نقد هر گوهر ناسفته که حافظ را بود

حافظ

شاید برخی از مطالب این پیش‌گفتار را باید در همان نخستین چاپ کتاب می‌نوشتیم یا دست کم در «ویراست دوم» توضیحی دربارهٔ برخی چیزها از جمله نام نویسنده و عنوان کتاب می‌دادم. اکنون این کوتاهی را جبران می‌کنم.

من نخستین کسی هستم که نوشته‌ای از رابرت چارلز سلومون/سالومون فقید را به زبان فارسی ترجمه و منتشر کرد و او را به فارسی‌زبانان شناساند. پس

۱. به نقل از: عبدالحسین زرین‌کوب، دو قرن سکوت، امیرکبیر، ۱۳۳۶، مقدمهٔ چاپ

هشت] پیش‌گفتار مترجم به ویراست بازنگریسته سوم

ابتدا باید درباره نام کامل او و تلفظ آن و صورت نوشتاری نام او در زبان فارسی توضیح دهم. در نخستین ویراست این کتاب نام او را رابرت ک. سولومون نوشتم و در ویراست دوم نام او را به رابرت ج. سالومون تغییر دادم. چرا؟ من نخستین بار در سال ۱۳۷۳ فصلی از این کتاب را منتشر کردم و بعد در سال ۱۳۷۵ کتاب آماده نشر بود و بعد به دلایلی تا سال ۱۳۷۹ به تأخیر افتاد. من نخستین بار تلفظ و نگارش سولومون را اختیار کردم، چون آن را این گونه شنیده بودم، البته در تلفظ بریتانیایی به طور دقیق سولومِن (با کسر میم) می‌گویند، اما ما برای سهولت در نگارش و چاپ و تلفظ آن را بدین گونه می‌نویسیم، چون نمی‌توانیم در همه جا از حرکات زیر و زبر استفاده کنیم و در ضمن در هیچ زبانی لزومی ندارد که نامی بیگانه عیناً مانند زبان بومی تلفظ شود. تلفظ درست و دقیق نام‌ها فقط در زبان اصلی اهمیت دارد، چون ارتباط با اهل آن زبان را ممکن می‌سازد. اما بعد پی بردم که تلفظ امریکایی نام او سالومِن است و بنابراین املاي آن را به سالومون تغییر دادم تا به اصل نزدیک‌تر و با نگارش پیشنهادی کارشناسان کتابخانه ملی برای هماهنگ شدن ضبط اعلام در میان همه مترجمان هماهنگ باشد. و البته خواننده چنانکه می‌داند نام سولومون/سالومون اگر در داستان‌های مربوط به کتاب مقدس بیاید دیگر نمی‌توان آن را با تلفظ بریتانیایی یا امریکایی آورد و باید نام او را «سلیمان» نوشت تا خواننده فارسی‌زبان به راحتی دریابد که مقصود چه کسی است.

اما نام میانی ج. از کجا آمد؟ رابرت سولومون/سالومون فقید ظاهراً عادت یا خوش‌داشت که نام میانی خود را آشکار کند، شاید به این دلیل که هم‌نامان بسیاری داشت و از این حیث چندان یکه نبود! و از آنجا که حرف C در زبان انگلیسی می‌تواند آغاز نام‌هایی با تلفظ «ج» (چارلز) و «س» (سیسیل) و «ک» (کریستوفر) باشد کار انتخاب یکی از آنها دشوار بود. من در نوبت نخست به حدس متوسل شدم و به گمان اینکه نام میانی او ممکن است «کریستوفر» باشد حرف «ک» را انتخاب کردم تا از نوشتن

پیش‌گفتار مترجم به ویراست بازنگریسته سوم [نه]

«سی» پرهیز کنم. کاری که بعد پی بردم اشتباه بوده است و بهتر بود در صورت نداشتن اطمینان، همچون کارشناسان کتابخانه ملی، اصلاً نام میانی او را حذف می‌کردم تا هم حرفی انگلیسی را بیهوده در میان املای فارسی نام شخص نیاورده باشم و هم اشتباه نکرده باشم. باری، برای «ویراست دوم» سعی کردم این کاستی را جبران کنم و البته در این راه اینترنت ابزاری سودمند بود. اما نام میانی او دشوار پیدا می‌شد، تا اینکه سرانجام نام میانی کامل او را در جایی دیدم و به اختصار آوردم. برای «ویراست سوم»، پس از به وجود آمدن شُبّهاتی درباره نام میانی او، باز به جست و جو پرداختم تا سند خود را روشن‌تر ببینم. نام میانی او را در برگه‌های کتابشناختی دانشگاه جورج تاون و نیز دانشگاهی فرانسوی یافتم. با این همه، باز دلم آرام نگرفت. به کتابخانه کنگره آمریکا مراجعه کردم و در کمال تعجب دیدم که در آنجا نام کامل میانی او نیامده است! از آنجا که وبگاه کنگره آمادگی خود را برای پاسخ به پرسش‌ها و راهنمایی اعلام کرده بود، پرسش خودم را از طریق ای‌میل با آنها در میان گذاشتم و بعد از سه روز پاسخ را با ذکر منبع دریافت کردم. بلی، نام میانی رابرت سولومون/سالومون چارلز بود، بدون هیچ شک و شبه‌ای. از کتابداران کتابخانه کنگره آمریکا بابت این جست و جو و یاری بی‌دریغ‌شان برای دادن منبع سپاسگزارم.

و اما درباره عنوان کتاب چه؟ خوانندگانی که نام اصلی این کتاب را بر روی جلد می‌بینند و نیز چاپ نخست کتاب را دیده‌اند شاید پرسند: (۱) چرا صفت Continental در ویراست نخست به «اروپایی» ترجمه شد، و حال آنکه ظاهراً به‌طور معمول در فارسی «قاره‌ای» ترجمه می‌شود؟ (۲) چرا در «ویراست دوم» همین عنوان نیز به «فلسفه فرانسوی و آلمانی» تغییر یافت؟ شاید ۴۰ سالی باشد که من این تعبیر «قاره‌ای» را شنیده‌ام و در جاهای مختلف خواننده‌ام، آن هم از دهان و قلم کسانی که در انگلستان تحصیل کرده‌اند و از مدافعان فلسفه تحلیلی و انگلیسی بوده‌اند. با این همه، این تعبیر را به کار نبرده‌ام و نمی‌برم. نخست به این دلیل که صفت انگلیسی

continental در زبان انگلیسی دو معنا دارد: (۱) قاره‌ای، هنگامی که با حرف‌آغاز کوچک نوشته شود، (۲) اروپایی، هنگامی که با حرف‌آغاز بزرگ نوشته شود.^۲ البته، یک معنای دیگر هم دارد که بیش‌تر در فرهنگ امریکایی مصداق دارد و ما کم‌تر ممکن است با آن رو به رو شویم، یعنی: قاره آمریکا. بنابراین، با این تعبیر، وقتی ما کلمه continental را می‌خوانیم یا می‌شنویم ممکن است در اشاره به ۳ قاره به کار رود: (۱) هر قاره‌ای، (۲) قاره اروپا، (۳) قاره آمریکا. در همین کتاب نیز نویسنده از هر دو تعبیر Continental و European سود می‌برد و من برای اینکه خواننده خود مشاهده کند که این دو در کاربرد نویسنده مترادف‌اند تمامی موارد را با آوردن معادل انگلیسی مشخص کرده‌ام: ۶ بار استفاده از Continental Philosophy و بیش از ۲۲ بار استفاده از European Philosophy. اما به‌راستی چرا انگلیسی‌ها از این دو کلمه مترادف استفاده می‌کنند، یا درست‌تر بگوییم، چرا بریتانیایی‌ها بیش‌تر Continental را می‌پسندند و امریکایی‌ها و اروپایی‌ها بیش‌تر European را؟ نخست بیفزایم که فقط همین دو تا نیست و از تعابیر continental European یا continental Europe نیز استفاده می‌شود. اما واقعاً چرا برخی نویسندگان در عنوان کتاب‌های خود از تعبیر Continental Philosophy و برخی دیگر از European Philosophy و برخی نیز از continental European Philosophy استفاده می‌کنند؟

خب، در هر زبانی کلمات بارهای معنایی متفاوت دارند. اسم و صفت continent و continental در زبان انگلیسی و دیگر زبان‌های اروپایی به معنای «قاره» و «قاره‌ای»، در برابر «جزیره» و «جزیره‌ای»، است و معمولاً رسم است که جزیره‌نشینان به قاره مقابل خود، قاره‌ای که به آن تعلق دارند،

۲. به هر فرهنگ انگلیسی به انگلیسی در این خصوص می‌توانید رجوع کنید. برای فرهنگ‌های انگلیسی به فارسی، رجوع شود به: فرهنگ معاصر هزاره، زیر نظر علی محمد حق‌شناس و دیگران، انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۸۰، ذیل continental. همچنین داریوش آشوری، فرهنگ علوم انسانی، چاپ سوم، نشر مرکز، ۱۳۸۱، ص ۷۴.

پیش‌گفتار مترجم به ویراست بازنگریسته سوم [یازده]

به صورت خاص و آشنا نیز «قاره» خطاب کنند که در اینجا برای بومیان مشخص است از کدام «قاره» دارند سخن می‌گویند. اما زبان انگلیسی می‌تواند با استفاده از حرف تعریف (the) و بزرگ کردن حرف نخست به کلمه معنایی خاص ببخشد، چیزی که در فارسی ممکن نیست. بدین سان است که از کلمه عام «قاره»، برای اشاره به هر قاره‌ای، می‌توان با بزرگ‌سازی حرف نخست و افزودن حرف تعریف تنها «قاره اروپا» را مراد کرد و آن را «خاص» کرد، چون «قاره» (the Continent) به این معنا، برای مخاطب آشنا، یا آن بخش از اروپاست که جدا از جزایر وابسته به آن و به هم پیوسته است (برای بریتانیایی‌ها) یا کل قاره اروپا (برای اروپایی‌های) است. بنابراین، از آن به راحتی «قاره اروپا» و از «قاره‌ای» (Continental) نیز «اروپایی» یا «اروپای قاره‌ای» (قاره به هم پیوسته اروپا در مقابل کل قاره اروپا) را بفهمند. بدین ترتیب، یک دلیل اینکه چرا بریتانیایی‌ها صفت Continental را به European ترجیح می‌دهند این است که هویت آنان را در برابر «قاره اروپا» تعریف می‌کند و به همین دلیل متضاد صفت Continental «انگلیسی» یا «بریتانیایی» است و نه «جزیره‌ای» (“insular”) که در مرتبه نخست کلمه‌ای ناخوشایند در زبان انگلیسی است، یعنی: «تنگ نظر»، «منزوی»، «اشاره به هنر بریتانیایی و ایرلندی در آغاز قرون وسطی»!

باری، هر نویسنده‌ای می‌تواند سلیقه و سبک نویسندگی خودش را داشته باشد و از تعبیر گوناگون برای القای معنایی واحد سود جوید. اما برای ما «قاره‌ای» یعنی چه؟ آیا ما می‌توانیم از «قاره‌ای» معنایی خاص بفهمیم، یعنی «اروپایی»؟ فلسفه امری ذهنی و ساخته ذهن انسان‌هاست. قاره نامی است برای جغرافیای طبیعی و نه جغرافیای انسانی. پس همان‌طور که فلسفه دریایی یا جزیره‌ای یا جوی یا معدنی یا هوایی در زبان فارسی نداریم، فلسفه قاره‌ای هم نه در فارسی داریم و نه در انگلیسی و نه در هیچ زبان دیگری، مگر در ترجمه‌هایی که تحت‌اللفظی باشند. با این همه، هنوز نکته دیگری نیز درباره استفاده نویسندگان بریتانیایی و

امریکایی از صفت «اروپایی» («European») نیز هست. اروپایی‌ها هنگامی که از «اروپایی» سخن می‌گویند معمولاً «کل اروپا» را در نظر دارند، یعنی هم قاره و هم جزایر وابسته به آن. اما «اروپایی» در تعبیر انگلیسی همچون تعبیر «اروپای قاره‌ای» (continental Europe)، که Continental کوتاه‌شده آن است، باز منحصر به «قاره اروپا» (قاره به هم پیوسته) است و «بریتانیا» داخل در آن نیست. تفاوت این دو اکنون این است که در «اروپایی» مانند Continental تقابل با بریتانیا مندرج نیست، و برای همگان دست کم متمایز و روشن است و این ابهام را ندارد که مراد از «قاره‌ای» کدام قاره است؟

اما تغییر عنوان کتاب در «ویراست دوم» چرا؟ راستش را بخواهید نه من، نه ناشر هیچ کدام هیچ قصدی برای تغییر عنوان کتاب نداشتیم. اما به دلیلی اداری (و البته اجتناب‌پذیر) و به پیشنهاد یکی از کارمندان ناشر چیزی پیش آمد که در دم تصمیم به تغییر عنوان کتاب گرفتم و پیشنهاد آن همکار را پذیرفتم (گرچه شاید اکنون چنین نمی‌کردم و اگر می‌خواستم تغییر دهم آن را به «فلسفه در قاره اروپا» تغییر می‌دادم تا به اصل نزدیک‌تر باشد). با این همه، اکنون پشیمان نیستم و می‌توانم از انتخاب خودم دفاع کنم.

اصطلاحات Continental و European هر دو حاکی از بیرون قرار گرفتن بریتانیا یا فلسفه انگلیسی در مقام فلسفه ساکنان جزیره یا درست‌تر فلسفه‌های انگلیسی‌زبان از «قاره اروپا» است. اما آیا باز ما در زبان فارسی می‌توانیم «اروپایی» را بدون انگلیسی تصور کنیم؟ و «بریتانیا» را از شمول کلمه «اروپایی» بیرون بگذاریم؟ آیا «اروپا» دارای فلسفه‌ای واحد است؟ آیا همه ملت‌ها و کشورهای اروپایی در فلسفه دستاوردهای یکتایی دارند؟ یا آیا همه کسانی که در فلسفه انگلیسی یا بریتانیایی سهم دارند انگلیسی‌اند و در «اروپا» هیچ کس نیست که به فلسفه انگلیسی علاقه‌مند باشد؟ نگاهی به همه تاریخ فلسفه‌هایی که از فلسفه اروپایی سخن می‌گویند آشکارا نشان می‌دهد که جریان‌های اصلی فلسفه اروپایی همگی در فرانسه و آلمان است و حتی در کشورهایی مانند اتریش و ایتالیا و اسپانیا و کشورهای

پیش‌گفتار مترجم به ویراست بازنگریسته سوم [سیزده]

اسکاندیناوی و لهستان و مجارستان نیز تفکر فرانسوی و آلمانی و حتی انگلیسی یا بریتانیایی است که تعیین‌کننده است. این امر به دلیل کوچکی یا بزرگی ملت‌ها یا کشورها نیست. به دلیل پیشینه تاریخی و گفت و گویی است که میان فیلسوفان و متفکران جریان دارد. کی‌یرکگور دانمارکی است، اما در جلد ششم تاریخ فلسفه راتلیج قرار می‌گیرد که نام عصر ایدئالیسم آلمانی را بر خود دارد. چون کی‌یرکگور در گفت و گو با فلسفه هگل است که در تاریخ فلسفه قرار می‌گیرد و بعد با تحولات بعدی فلسفه آلمانی و فرانسوی، وام‌های هایدگر و سارتر از او، به فلسفه آلمانی و فرانسوی گره می‌خورد، او می‌تواند در کتابی باشد که نامش عصر ایدئالیسم آلمانی است یا فلسفه اروپایی یا فلسفه در جهان جدید. عنوان کتاب‌های تاریخ فلسفه را نباید چندان جدی گرفت. این عنوان‌ها صرفاً برای طبقه‌بندی‌اند و ساخته نیاز تاریخ فلسفه‌ها برای دوره‌بندی و فاصله‌گذاری، نه حاکی از ذاتی تغییرناپذیر. و البته گاهی نیز نمودار جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک و ملی و محلی. فلسفه فعالیتی فکری و واحد است، با سستی مشخص، و البته در مکان و زمان جریان دارد، با این همه، حتی عنوان «فلسفه‌ها» نیز برای آن نامناسب است، چنان‌که من حتی در عنوان این کتاب از «فلسفه‌های فرانسوی و آلمانی» استفاده نکردم، همچون دیگر مجلدات این مجموعه که از فلسفه به صورت مفرد یاد می‌شود. فیلسوفان گذشته نه خود را یونانی یا رومی معرفی می‌کردند و نه یهودی یا مسیحی یا اسلامی. امروز برخی مورخان، مانند آنتونی کنی، تاریخ نوین فلسفه غرب خود را به «قدیم» و «قرون وسطی» و «آغاز عصر جدید» و «جهان جدید» تقسیم می‌کنند و از نام کشورها یا جغرافیا و دین یا هر صفت دیگری صرف نظر می‌کنند. تنها زمان است که برای نشان دادن تقدّم و تأخر در فلسفه ضروری است. فلسفه فلسفه است و صفت‌ها را برای تقسیم‌بندی‌های تاریخی و طبقه‌بندی و تعیین جای مباحث به آن اضافه می‌کنند. اما هیچ صفتی گویای ذات فلسفه و محدودکننده آن نیست.

[چهارده] پیش‌گفتار مترجم به ویراست بازنگریسته سوم

و سرانجام باید سخنی نیز دربارهٔ این «ویراست بازنگریسته» بگویم. این کتاب در «ویراست دوم» از حروفچینی «زرنگار» به «ورد» و سپس به «ایندیزاین» تبدیل شد و مشکلاتی را از نظر ویرایش و کار برای من پیش آورد. از آنجا که کار تمامی این چهار جلد و اصلاح و تنظیم صفحه‌بندی نهایی و تهیه فهرست‌ها را خودم انجام دادم خستگی و فرسودگی مرا از بازخوانی و مقابلهٔ کلمه به کلمه با متن اصلی برای «ویراست دوم» باز داشت، گرچه بدون اصلاح و تغییر نبود. از همین رو آن را «ویراست دوم» نامیدم و «ویراست جدید» یا «ویراست بازنگریسته» نگفتم. این اصطلاحات در صنعت چاپ و نشر تعاریف مشخصی دارند که خواننده باید آنها را در نظر داشته باشد. «ویراست دوم» به تغییر صفحه‌بندی و حروفچینی و ساختن نمایهٔ جدید و تغییر ناشر اشاره دارد و نه «ویرایش» و «بازنگری» در متن کتاب به‌طور کلی. از همین رو از برخی اشتباهات چاپی، چند افتادگی و نیز از برخی اشتباهات احمقانه در ترجمه، که در چاپ‌های قبلی وجود داشت، نتوانستم پرهیز کنم. از خوانندگان و خریداران محترم از این بابت عذرخواهی می‌کنم و بخشش می‌طلبم. با این همه، خواننده خود آگاه است که هر کار انسانی ناگزیر از کمال دور است و هیچ کاری را نمی‌توان به صرف چند اشتباه ناچیز و بی‌مقدار و بی‌فایده انگاشت. رسیدن به کمال چیزی نیست که برای هرکس به تنهایی مقدور باشد. بنابراین، هرکس ولو به اندازهٔ تصحیح کلمه‌ای می‌تواند راهی را هموار کند که همگان در آینده باید از آن بگذرند.

م. س. ح. ک.

تهران، اردیبهشت ۱۳۹۷

برای این چاپ نیز تغییراتی در متن داده‌ام.

م. س. ح. ک.

تهران، شهریور ۱۳۹۸

پیش‌گفتار مترجم

یک‌چند به تقلید گزیدم خود را نادیده همی نام شنیدم خود را
با خود بودم از آن ندیدم خود را از خود به در آمدم بدیدم خود را^۱
سهروردی

چند گویی من بگیرم عالمی این جهان را پُر کنم از خود همی
مولوی، مثنوی، بیت ۵۴۲

هر که روی در خود دارد قفای او در دین بود و هر که روی
در دین دارد قفای او در خود بود. هر کجا که تویی توس
حظّ توس و خلاف راه است، و هر کجا که ناکامی توس
مجال دین آنجاست.^۲

ابوبکر واسطی

شاید کم‌تر مفهومی را بتوان در تاریخ اندیشه سراغ گرفت که به اندازه مفهوم
«خود» به خود انسان نزدیک و در عین حال از او دور باشد. «مفهوم خود»،
به‌ویژه از دهه ۱۹۴۰ به بعد، بوده است که در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی
مبحث ضروری و مشروعی برای مطالعه علمی محسوب شده است.^۳ با

۱. شهاب‌الدین یحیی سهروردی، «بستان‌القلوب یا روضة‌القلوب»، در مجموعه مصنفات
شیخ اشراق، به تصحیح و تحشیه و مقدمه سیدحسین نصر، ج ۳، انجمن شاهنشاهی فلسفه
ایران، ۱۳۵۵، ص ۳۷۱.

۲. فریدالدین عطار نیشابوری، تذکره‌الاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی، چاپ
پنجم، انتشارات زوار، ۱۳۶۶، ص ۷۳۵.

3. Muzafer Sherif, "Self Concept", in *International Encyclopedia of the Social Sciences*, ed. David L. Sills, vol. 13, The Macmillan Company & The Free Press, New York, 1968, p. 150.

این همه، این مفهوم از دیرباز مورد علاقه فیلسوفان و صوفیان (در غرب: خداشناسان) و هنرمندان نیز بوده است. و حتی اگر بخواهیم بسیار دور برویم می‌توانیم بگوییم که نخستین خاستگاه‌های شکل‌گیری این مفهوم در اساطیر وجود دارد و تمامی تأویلات و تعبیرات بعدی از این مفهوم را باید با توجه به همین خاستگاه و نیاز انسان به چنین مفهومی برای انسان بودن فهمید.

به هر تقدیر، آنچه در اینجا برای ما در درجه اول اهمیت است و مسأله به شمار می‌رود این است که تعبیر «خود» در دو سنت یونانی - غربی و اسلامی - ایرانی تاریخ یکسانی ندارد و برای جلوگیری از هرگونه بدفهمی، بی‌آنکه مترجم بخواهد تحقیقی مستقل را در اینجا عرضه کند، لازم است که نگاهی کوتاه به این مفهوم و مترادف‌های دیگر آن، یا به تعبیر دقیق‌تر تأویل‌های آن، بیفکنیم. قطعه‌ای از بستان‌القلوب منسوب به فیلسوف مقتول شهاب‌الدین یحیی سهروردی، آغاز مناسبی است برای این مقایسه:

اکنون بدانکه تو خود را گم کرده‌ای و نمی‌دانی که چستی، گاه به بدن حواله می‌کنی و می‌گویی که من این بدنم و گاه چون دلت صفایی می‌یابد آنقدر می‌دانی که به شک می‌افتی که من این بدن هستم یا نه و این بدنم یا چیزی دیگر؟ فی‌الجمله هیچ نمی‌دانی و تو از اینهمه که می‌اندیشی هیچ نیستی و تو ورای اینهمه‌ای و همه از آن آنست که حق تعالی را فراموش کرده‌ای که «نسوا الله فانسیهم» [توبه، ۶۷] و در جایی دیگر «نسوا الله فانسیهم انفسهم» [حشر، ۱۹]. لاجرم خود را نیز فراموش کرده‌ای. اگر حق تعالی را یاد کردی و گفתי آن خدایی که مرا بیافرید بدین شکل و بدین زیرکی بزرگ خدایی باشد، و من پیش از این نبودم پس بودم و پس از این نباشم، پس بودن من به بازی نیست، گویی مرا از چه آفرید و چرا آفرید؟ و از کجا آمدم و کجا خواهم شدن؟ بود که طلبی در نهاد تو پدید آمدی، به برکت آنکه تو خدای را یاد کردی، خود را یافتی و بدانستی. و عجب

پیش‌گفتار مترجم [هفده]

اینست که خود را در خود گم کرده‌ای و از جایی دور طلب می‌کنی، همچنان که آن مرد که بر خر نشسته بود و خر را طلب می‌کرد.^۴

و آنچه بایزید رضی‌الله عنه می‌گوید: «طلبت ذاتی فی الکونین فما وجدتها» و آنچه گفت: «انسلخت من جلدی فرأیت من أنا» هم در این معنی است. و سنائی گوید رحمه‌الله علیه:

تو به گوهر و رای هر دو جهانی چه کنم قدر خود نمی‌دانی

اکنون بدانکه اینهمه که برشمردیم تویی و حقیقت تست. و ترا چندین نام است: «نفس» خوانند، چنان که حق تعالی در قرآن مجید فرموده «یا ایته‌ا النفس المطمئنّه ارجعی الی ربّک راضیه مرضیه» [فجر، ۲۸]، و «کلمه» خوانند، چنان که گفت «الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه» [فاطر، ۱]. کلمه طیبه و نفس مطمئنّه یکی معنی دارد، همچنان که تا نفس ما مطمئنّه نشود، «ارجعی الی ربّک» در حقّ او درست نیاید، و تا کلمه طیبه نباشد، «الیه یصعد الکلم الطیب» در شأن او ممتنع بود. و «روح» خوانند چنان که گفت «و روح منه» [مجادله، ۲۲]، و «لّوامه» خوانند، چنان که فرمود «ولا اقسام بالنفس اللوامه» [قیامت، ۲]، و «آماره» خوانند، چنان که فرمود «انّ النفس لآماره بالسوء» [یوسف، ۵۳].

اکنون بدان که نفس ترا دو جهت است، چنان که بدن را دو جهت است: یک جهت تعلق به عالم روحانی دارد که از آنجا اقتباس علوم و فواید کند و آن را قوت علمی و نظری خوانند و یک جهت به عالم جسمانی تعلق دارد که از آنجا کمال حاصل کند و آن را قوت عملی خوانند و بدان جهت تصرف می‌کند در بدن. و هرگاه که نفس قاهر بدن شود، قوای ظاهر و باطن مطیع او گردند، او را قرب به عالم خویش بیش تر باشد و به استکمال نزدیک تر باشد و او را «نفس

۴. سهروردی، پیشگفته، ص ۳۶۸ و بعد.

مطمئنانه» و «کلمه طَیِّبه» خوانند. و هرگاه که بدن قاهر او شود، ضعیف گردد و منکوس، او را «لَوَّامه» و «آماره» خوانند.^۵

این قطعه ترکیب نمونه‌واری است از تفلسف و تصوّف و تدبّین یا، به عبارت دیگر، فلسفه و عرفان و دین در فرهنگ اسلامی - ایرانی؛ همچنین نشان‌دهنده آن تأویل و تفسیری از خود است که با ادیان توحیدی در عرصه تاریخ به ظهور می‌رسد: برکشیدن انسان به مقام روح — خدایی ساختن او و کرامت انسانی‌اش را بازشناختن. اما آنچه در اینجا پیش از هر چیز مورد علاقه ماست تأویل و تفسیری است که سهروردی از خود به «نفس» و «روح» می‌کند و از آنجا که در فرهنگ فلسفی غرب امروز (در زبان انگلیسی) اصطلاحات “self” و “soul” و “spirit” و “mind” و “psyche” معنایی قریب به یکدیگر و در عین حال متمایز از یکدیگر دارند می‌کوشم به اجمال معنایشان را در مقایسه با معادل‌های «خود» و «نفس» و «روح» و «ذهن/عقل» و «روان» در زبان فارسی روشن کنم. نخستین گام را باید با ملاحظه زبان یونانی و فلسفه یونانی برداریم.

زبان یونانی سه کلمه در اختیار نخستین متفکران این سرزمین قرار داد تا به وسیله آنها بر چیزی در وجود انسان نام گذارند که بعدها گویای شناخت مفهومی انسان از خودش می‌بود: «پسوخته» (ψυχή)، «پنیوما» (πνεῦμα)، «نوس» (νοῦς).

«پسوخته» در زبان یونانی به معنای «نفس» یا «دم» است. مترجمان عرب برای این اصطلاح غالباً از کلمه «نفس» استفاده کردند که در عربی به معنای «خود» است. در ترجمه‌های لاتینی از کلمه anima به عنوان معادل استفاده شد که به معنای «جان» است. و سرانجام در زبان انگلیسی معمولاً از کلمه soul (کلمه‌ای آنگلوساکسون)، در جایی که بحث از معنای قدیم این مفهوم در کار باشد، استفاده می‌کنند.

پیش‌گفتار مترجم [نوزده]

«پنیوما» در زبان یونانی به معنای «هوا» یا «باد» است و فقط رواقیان از آن برای اشاره به چیزی متمایز از تن و در عین حال جاگرفته در آن استفاده می‌کنند. کلمات «روح» در عربی و «spiritus» در لاتینی (دقیقاً به معنای «نفس» است) و spirit در انگلیسی تقریباً معادل آن قرار می‌گیرد. و البته این کلمات را می‌توان به جای «پسوخته» نیز به کار برد.

«نوس» به معنای «ذهن» یا «عقل» است و به آن قوه‌ای در انسان گفته می‌شود که اندیشیدن و ادراک کردن و احساس کردن به آن نسبت داده می‌شود. این کلمه در ترجمه‌های قدیم بیشتر به «عقل» (reason) یا intellect ترجمه می‌شد، اما از دکارت به بعد معمولاً به «ذهن» (mind) ترجمه می‌شود.

در زبان امروز فلسفه غربی دو کلمه psyche و self رفته رفته جانشین soul («نفس» به معنای قدیم آن) شده است. یک وجه تمایز psyche (روان) از soul (نفس) این است که «soul» اغلب برتر از بدن یا جدایی‌پذیر از آن محسوب می‌شود و حال آنکه چنین چیزی درخصوص «psyche» مصداق ندارد.^۶ از سوی دیگر، اصطلاح self (خود) در سنت تجربی و در سیاق بحث‌های طبیعت‌گرایانه اغلب جایگزین soul یا psyche می‌شود و یک راه تمیز دادن self (خود) از soul (نفس) این است که اولی را دال بر ترکیبی از پدیدارهای روانی بشماریم و دومی را دال بر موجودیتی مستقل و گاهی مجزا از بدن.^۷ به همین دلیل اصطلاح «خود» اغلب با اصطلاح «شخص» تعویض‌پذیر است، گرچه این لفظ معمولاً با تأکید بیش‌تری بر بُعد «درونی» یا روان‌شناختی شخصیت همراه است تا بر صورت جسمانی بیرونی. لذا خود را باید فاعل آگاهی تصور کرد، موجودی قادر به تفکر و تجربه و قادر به پرداختن به کنش تأمل‌آمیز. اما، از همه مهم‌تر، خود باید

6. William L. Reese, *Dictionary of Philosophy and Religion*, New Jersey: Humanities Press, 1996, s. v. "Soul", p. 723.

۷. همان، ذیل "Self"، ص ۶۹۳.